

سیمای زن در آثار بهائی

دکتر نادر سعیدی

«تعالی' تعالی' من رفع الفرق و وضع الاتّفاق. تباهی تباهی من اخذ الاختلاف و حکم بالاثبات و الائتلاف. لله الحمد قلم اعلی' فرق ما بین عباد و اماء را از میان برداشته و کلّ را در صقع واحد به عنایت کامله و رحمت منبسطه مقرر و مقام عطا فرمود. ظهر ظنون را به سیف بیان قطع نمود و خطرات اوهام را به قدرت غالبه، قویّه محو فرمود.»^۱
حضرت بهاءالله

بحث در مورد موقف زن در امر بهائی و سیمای او در آثار مبارکه از اساسی‌ترین و عمده‌ترین مباحث این امر نوین الهی است. در واقع اعلان تساوی حقوق زن و مرد از مهم‌ترین علائم و ویژگی‌های مدنیت نوین بشری و مقتضای روح این عصر می‌باشد. در این مرور کوتاه به جوانب معدودی از این سؤال پیچیده توجه نموده و صرفاً به آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء - مگر در چند مورد جزئی - معطوف می‌گردیم. این مقاله را در نه بحث سازمان می‌بخشیم:

بحث اول: منطق تعبیر بهائی

این نکته را باید خاطر نشان ساخت که هرگونه شناسائی در چارچوب بحث المعرفه از طریق فن تعبیر (Hermeneutics) بخصوصی صورت می‌پذیرد. اما هنگامی که سخن از تحلیل و تفسیر متون کتب مقدّسه است تصریح این فنون و اصول از اهمیّت و ضرورت ویژه‌ای برخوردار است. برخی از دانشمندان کنونی در بررسی مسئله حقوق زن و سیمای او در کتب مقدّسه از اصل تعبیر خاصی

استفاده می‌کنند. این اصل در واقع بیانگر غایت و هدف و علاقه، بخصوصی است که محرک و هادی افکار این نویسندگان است. این اصل چیزی جز علاقه به آزادی و برابری زنان نیست. بعضی از این نویسندگان، کتب مقدسه، قبل را به عنوان ابزاری در خدمت اسارت و انقیاد زن نفی می‌نمایند. گروه دیگر بالعکس تعابیر متداول از کتب الهی را رد کرده و در وراء ظواهر آیات، تساوی و آزادی زنان را اثبات می‌کنند. اکثر این نظریه‌پردازان از نظریه، ستیز (Conflict) متأثرند و بدین جهت طرد نظام مردسالاری را صرفاً از طریق مقولات پرخاشگری تصویر و تصور می‌کنند. بنا بر این پیش از آغاز بحث لازم است که مختصات منطق تعبیر خود را درباره، سیمای زن در آثار بهائی مطرح سازیم و بدین ترتیب وجه تمایز و اشتراك خود را با دیگر مکاتب آشکار نمائیم. اما باید توجه کرد که این غایات و مقولات تعبیر خود در آثار بهائی مصرح و مؤکد است یعنی تحمیل مصنوعی و عرضی و خارجی نیست. با توجه به آثار مبارکه می‌توان بیان نمود که شش اصل در منطق تعبیر بهائی در این خصوص مرکزیت دارد که باید در آن واحد به همه آنها توجه کرد. اصل اول این است که هدف و غایت دیانت بهائی تساوی حقوق رجال و نساء است و اینکه آثار بهائی به آزادی و ارتقاء زنان معطوف است. این اصل را باید به جد گرفت و آن را عاملی عرضی و ثانوی و حاشیه‌ای نپنداشت. نتیجه، این اصل این است که اگر گاهی استثنائاتی نیز در مورد حقوق زن و مرد در آثار مبارکه دیده شود باید آن را امری فرعی و ثانوی دانست و نه اصل و هنجار فائق. به عبارت دیگر حتی در بررسی این نوع استثناءها نیز باید همواره به یاد داشت که روح احکام و تعالیم و جهان‌بینی بهائی در مورد زنان و مردان روح تساوی و اتحاد است و نه تمایز و تبعیض. بدین جهت در معرفی دیانت بهائی چه به خود و چه به دیگران نباید استثناءها را مورد تأکید قرار داد. بلکه باید کوشید تا آن استثناءها را نیز در زیر سایه اصل فائق مورد بررسی قرار داد. باید به این امر توجه کرد که در اکثریت غالب به اتفاق آراء مذهبی و غیر مذهبی گذشته عکس این امر صادق بوده است یعنی تمایز و تبعیض در حقوق و مقام، اصل فائق، و عباراتی دال بر تساوی حقوق زنان و مردان استثناء بوده است. بحث المعرفه، بهائی ما را منع می‌کند که این تفاوت بنیادی و کیفی را فراموش نموده و از ظهور انقلابی همه جانبه در آثار بهائی غافل شویم.

اصل دوم اصل تدریج و تدرج است. این اصل بدین معنی است که همان گونه که ظهورات مظاهر مقدسه به اقتضاء درجه، تکامل جوامع بشری ظاهر می‌گردد حقائق هر یک از ظهورات مقدسه نیز گاهی به تدریج و بر اساس اصل حکمت یعنی مراعات استعداد زمان و مکان متظاهر می‌شود. اگرچه اصل تدریج و تدرج قاعده‌ای کلی است اما در مورد مسئله، موقف و مقام زن در آثار بهائی از اعتبار و ضرورت یگانه‌ای برخوردار است. علت این امر آشکار است. همان گونه که طاهره در حین خرق حجاب بیان نمود که او همان کلمه‌ای است که قائم به آن تکلم نموده و نقباء ارض از شنیدن آن فرار می‌کنند در واقع فرهنگ شرق نسبت به مسئله، مقام زن و نقش اجتماعی وی وسواس و حمیت و تعصب بی‌اندازه‌ای دارد و به همین جهت است که در طول تاریخ اسلام نیز اغلب نوآوری‌های مذهبی و سیاسی با برچسب بی‌قیدی جنسی و آزادی و اشتراك زنان مطرود شده است. هم اکنون نیز در اغلب مناطق اسلامی مسئله، حجاب در واقع مهم‌ترین سمبل سنت‌گرایی و

طرد فرهنگ و تجدّد و نوآوری مدنی است. حضرت عبدالبهاء نیز در آثار خویش مکرراً اصل تدریج و تدرّج را در ارتباط با اصل تساوی حقوق زن و مرد مؤکّد ساخته‌اند. به عنوان مثال می‌فرمایند:

« حال شما باید قدری سکون و قرار داشته باشید تا کار به حکمت پیش رود و الاّ چنان مغشوش و درهم شود که خود شما بگذارید و فرار نمائید. این طفل يك شبه ره صد ساله می‌رود. باری، حال شما به روحانیت صرفه پردازید و با رجال اختلاف ننمائید. عبدالبهاء جمیع امور را به حکمت ترتیب می‌دهد. مطمئن باشید.»^۲

بدین ترتیب آشکار است که ابداع فرهنگی و روحانی دیانت بهائی در خصوص تساوی حقوق زن و مرد باید با مراعات اصل حکمت متدرّجاً ظاهر گردد. در نتیجه در بررسی سیمای زن در آثار بهائی هرگز نباید به يك بیان بخصوص جدا از تمامیت آثار مبارکه اصرار ورزید چرا که اصل حکمت و تدریج و تدرّج مقتضی آن است که روح تعالیم بهائی را در تمامیت و آهنگ و روند وحی و الهام الهی ملاحظه نمائیم.

اصل سوّم اصل وحدت و اتحاد است. این اصل تا حدّ زیادی دیانت بهائی را از اکثر مکاتب و نهضت‌های آزادی زنان متمایز می‌نماید چرا که اکثر این مکاتب تنها راه نفی نظام مردسالاری را حمله علیه مردان و ایجاد حسّ نفرت و کینه میان زنان و مردان و تشویق به جدال و برچسب‌زنی و منازعه و پیکار تلقی می‌نمایند. خصوصاً نهضت افراطی فمینیسم (آزادی زنان) بر آن است که زنان باید هرگونه ارتباط و تعامل با مردان را مطرود ساخته و اصولاً هرگونه رابطه میان زن و مرد را به هر صورت که باشد رابطه، ظلم و عناد و استثمار و قهر تصور می‌نماید. از نظر هواداران این مکتب زنان باید هر نوع ارتباطی را صرفاً با یکدیگر منحصر ساخته و اتحاد زنان را در تقابل با مردان مقرر می‌سازند. اما دیانت بهائی از ابتداء متوجه به وحدت عالم انسانی است و اعتقاد آن به تساوی حقوق زن و مرد نیز در جهت همین اصل کلی مفهوم و معنا می‌یابد. بدین ترتیب هدف دیانت بهائی از نفی نظام تبعیض و ستم علیه زنان ایجاد کینه و انقسام و نفرت میان دو گروه زن و مرد نیست بلکه بر آن است که ارتباط و اتحاد و تفاهم مشترک و همکاری و تعاون را در چارچوب حقوق یکسان بوجود آورد. از این روست که در اغلب اوقات بجای تساوی حقوق رجال و نساء حضرت عبدالبهاء از «وحدت بین رجال و نساء و تساوی حقوق» سخن گفته‌اند. این بیان مبارک اجتماعی از الگوهای ستیز و توافق است.

اصل چهارم اصل تقدّس خانواده است که باز هم به مفهوم تساوی حقوق و آزادی زنان در آثار بهائی رنگ و معنای یگانه و منحصر بفردی می‌بخشد. نظر به اهمیت این مطلب بعداً به تفصیل در این مورد صحبت خواهد شد.

اصل پنجم اصل سمبلیزم زن است بدین معنا که در دیانت بهائی انسان بهائی و فرهنگ مطلوب در وهله، اول از طریق جمع و تلفیق زن و مرد و در وهله، دوم از طریق مفهوم زن نمایان می‌گردد. به عبارت دیگر بر خلاف ادیان و مکاتب گذشته که در آنها مرد نماینده و نشانه، بشریت بود و زن موجودی فرعی و ثانوی تلقی می‌گردید در امر بهائی بالعکس زن است که نشانه

و رمز و نشانی از کمال مطلوب انسان بهائی است. این مطلب را هم به تفصیل بعداً بررسی می‌کنیم.

اصل ششم یا آخرین اصل همان مفهوم اعتدال و نفی حریت مفرطه است. بدین ترتیب اصل تساوی حقوق و آزادی زنان و مردان به هیچ وجه به نسبت‌گرایی اخلاقی و خودخواهی و خودپرستی زنان یا مردان منتهی نمی‌گردد.

حال که ویژگی‌های کلی فقه المعرفه یا اصول منطق تعبیر بهائی را در این مورد به یاد آوردیم می‌توانیم به نظریه‌های دیگر بپردازیم.

بحث دوم: قضایای ما بعد الطبیعه و قضایای اجتماعی

در بررسی تصویر زن در آثار و کتب مقدسه باید میان دو نوع از قضایای تفکیک قائل شویم. قضایای ما بعد الطبیعه یا متافیزیک آن نوع مباحث و مطالب را شامل می‌گردد که به جنبه‌های غیر تجربی و غیر اجتماعی نقش و مفهوم زن معطوف است. به عنوان مثال اعتقاد به وجود خدایان زن یا اعتقاد به مقام زن در پیشگاه حق و یا استعاره حوریه در آثار بهائی برای بیان مفهوم مشیت اولیه از این دسته از قضایا می‌باشد. بالعکس قضایای اجتماعی به نقش و حقوق و مقام زن در ارتباط با زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی افراد انسانی مربوط می‌گردد. به عنوان مثال تأکید بر لزوم تعلیم و تربیت دختران یا مشارکت زنان در فعالیت‌های گوناگون اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و روحانی از این دسته از قضایا می‌باشد. اکنون لازم است خاطر نشان نمائیم که این دو دسته از قضایا اگرچه به یکدیگر مرتبطند مع هذا نسبت به یکدیگر مستقل نیز می‌باشند. به عنوان مثال در فرهنگ‌های بسیاری منجمله فرهنگ جاهلیت قبل از اسلام اعتقاد به خدایان زن فائق بوده است با آنکه از نظر حقوق اجتماعی زنان از امتیازات گوناگون محروم بوده‌اند.

حال باید به این اصل اشاره کنیم که مروری بر آثار جمال اقدس ابهی و الواح حضرت مولی‌الوری به خوبی آشکار می‌سازد که سیر الواح و آثار مبارکه در دوران عصر رسولی حرکت از طرف قضایای ما بعد الطبیعه در جهت قضایای اجتماعی بوده است، بدین ترتیب که آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله اگرچه تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد را نیز خاطر نشان می‌سازد اما اساساً و در اغلب مواقع مبین مفهوم عظمت و فخامت مقام زن به شکلی ما بعد الطبیعه است. بالعکس آثار حضرت عبدالبهاء اگرچه تساوی متافیزیک و علو مقام زن را به شکل استعلائی نیز مؤکد می‌سازد اما اساساً و در غالب مواقع متوجه به تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد می‌باشد. درک این امر با توجه به مطالبی که تا کنون ذکر گردید چندان دشوار نیست. اگر به اصل تدریج و تدرج و لزوم حکمت در ارائه این تعلیم حساس و خطیر توجه نمائیم واضح می‌گردد که مقتضای این اصل آن است که جمال مبارک به جنبه متافیزیک موقف زن تأکید فرمایند و حضرت عبدالبهاء انعکاس اجتماعی و حقوقی آن اصل را تصریح نمایند. اما در هر حال صرفاً با ملاحظه تمامیت قضایای ما بعد الطبیعه و اجتماعی معطوف به مقام زن یعنی هم آثار حضرت بهاء‌الله و هم تبیینات حضرت عبدالبهاء است که تصویری نسبتاً جامع در ذهنمان منقوش خواهد شد.

بحث سوم: زن و مرد به عنوان مخاطب الواح

از جمله اولین سؤالاتی که در بررسی سیمای زن در آثار بهائی مطرح می‌گردد این است که آیا میان الواح خطاب به زنان و الواح خطاب به مردان تفاوت کیفی در محتوی وجود دارد یا خیر و اینکه چرا عنوان خطاب در مورد مردان و زنان تفاوت دارد؟ در پاسخ به سؤال اول باید بیان کرد که اگرچه به خاطر تفاوت در سؤالات گاهی جنبه‌های متفاوتی در الواح خطاب به زنان دیده می‌شود (به عنوان مثال تسلی هیکل مبارک به خاطر صعود فرزند بیشتر معطوف به زنان است تا مردان) ولی به طور کلی محتوای الواح مبارکه خطاب به زنان و مردان یکسان می‌باشد یعنی شامل اصول واحدی است. البته خصوصاً در ارتباط با احبای غرب این زنان بودند که بیشتر از هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء پرسش‌های گوناگون می‌کردند و هم ایشان بودند که در تبلیغ امر مبارک صفت مقدم و پیشگام را داشتند. بدین جهت است که کثیری از الواح مبارک خطاب به زنان است و بر امر خطیر تبلیغ تأکید می‌نماید. در عین حال نباید تصور کرد که الواح خطاب به مردان منحصرأ به مباحث فلسفی و عرفانی و الهیات معطوف است. باید به یاد آورد که مفاوضات حضرت عبدالبهاء که مهم‌ترین و اساسی‌ترین و جامع‌ترین اثر فلسفی و عرفانی دیانت بهائی است در پاسخ به سؤالات یکی از زنان غربی نازل شده است. اما با مروری بر آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء که خطاب به یا مردان و یا زنان نازل شده است متوجه می‌گردیم که بیش از هر مطلب دیگری این اصول مشترک در هر دو نوع الواح و آثار تکرار می‌شود: تأکید بر اینکه علت و هدف خلقت عرفان مظهر امر الهی است و ضرورت سپاس و شادمانی به خاطر دستیابی به این توفیق، تأکید بر ضرورت عمل پس از تحقق عرفان، ضرورت استقامت، تبلیغ، اعتقاد به اصل یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید، اصل محبت، عهد و میثاق، تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت، نفی تقلید و نفی علماء جاهل و نظائر آن. آشکار است که همه این اصول هسته اساسی و مرکزی تعالیم و اعتقادات بهائی را تشکیل می‌دهد.

اما سؤال دوم بدین جهت مطرح می‌شود که عنوان خطاب بالنسبه به زن و مرد معمولاً در الواح مبارکه متفاوت است. بدین ترتیب که اکثراً الواحی که خطاب به مردان است آنها را به اسم خودشان مخاطب می‌سازد در حالی که الواح خطاب به زنان در اغلب مواقع ایشان را با عناوینی نظیر ای امة الله، ای کنیز الهی، ای امه رحمانی، یا امتی و ورقه سدرتی، یا امتی و ورقتی و یا امة البهاء مخاطب می‌فرمایند. شاید به همین جهت است که لجنه زنان معمولاً در اصطلاحات بهائی لجنه اماء الرحمن نامیده شده است و از زنان با عنوان اماء الرحمن یاد می‌گردد. در بررسی این مطلب نباید دست به عجله زد و عجولانه قضاوت نمود. در بادی امر ممکن است این امر به این معنی تلقی شود که زنان اساساً به عنوان کنیز و نه انسان مستقل کامل تلقی شده‌اند. اما نظری دقیق‌تر درست عکس این امر را نشان می‌دهد. بدین ترتیب که حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در واقع سنتی اجتماعی را که حکایت از کهنتر بودن زن دارد بکار گرفته و با خلقی بدیع آن را به صورت ابزاری برای بیان عظمت و شکوه مقام زن در امر بهائی تبدیل می‌فرمایند. بدین

ترتیب که در سنت شرق معهود چنان بود که زن را صرفاً به عنوان همسر شوهرش تلقی نموده و لذا او را در ارتباط و انتساب به همسرش معرفی و مخاطب نمایند. البته این سنت جلوه‌ای از این واقعیت تاریخی است که در جوامع انسانی تا قرن بیستم زنان از اکثر حقوق و مزایای اجتماعی محروم بودند و دارای هویت و حقوق مساوی نبودند. حق نیز که زبان قوم را برای بیان حقائق بدیع الهی بکار می‌گیرد این شیوه، متداول را بنا به جبر اجتماعی مراعات می‌نماید اما در عین حال قصد جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء آزادی و مساوات زنان بوده است. بدین جهت هیکل مبارک حضرت بهاء‌الله در عین مراعات این سنت آن را عوض نیز می‌نمایند بدین سان که زنان را بجای انتساب و ارتباط به شوهرشان اساساً در انتساب با حق و سدره الهی معرفی و مخاطب می‌فرمایند. بنا بر این اگرچه در برخی از مواقع مردان نیز مفتخر به نسبت به حق گشته و با خطاب عباد رحمن و یا عباد الله مشرف می‌گردند اما این زنان هستند که همگی به نسبت با جمال مبارک تعریف می‌گردند. بدین جهت است که همه زنان مخاطب الواح با لقب یا ورقتی و نیز یا ورقه سدرتی مخاطب می‌شوند یعنی زنان اساساً به عنوان برگهای درخت الهی که اصل آن جمال قدم است و غصن اعظم آن حضرت عبدالبهاء و افنان آن منسوبین به حضرت ربّ اعلیٰ مشرف و مخاطب می‌گردند. لازم به تذکر نیست که این فضل الهی آنطور که نصیب زنان است شامل حال مردان نمی‌باشد. فقط رجال ویژه‌ای اغصان و افنان نامیده شده‌اند و اگرچه مردان هم عباد حق و منسوب به سدره الهی محسوب می‌گردند اما اینگونه خطاب به آنها استثناء است و نه قاعده. فائق. عین این امر در مورد واژه امة الله نیز صادق است. به یاد بیاوریم که حضرت عبدالبهاء خود را عبد بهاء نامیدند و هیکل مبارک زنان را معمولاً به عنوان امة البهء مخاطب می‌فرمایند. جمال مبارک خود این واژگونی خطاب بالنسبه به سنت معهود اجتماعی را صریحاً اعلان می‌فرمایند چرا که در بسیاری از الواح خطاب به زنان بدیشان تذکر می‌دهند که خوشا به حالشان که به خطاب امتی و یا امة الله فائز شده‌اند. به عنوان مثال می‌فرمایند: «قسم به آفتاب حقیقت که از افق سجن عکا اشراق نموده جمیع خزائن ارض و زخرفها و الوانها به کلمه مبارکه، یا امتی معادله نمی‌نماید. چه مقدار از ملکات که در حسرت این ذکر ارواح را تسلیم نمودند و فائز نشدند و تو حال فائزی.»^۲

از آن گذشته باید توجه نمود که عنوان اماء الرحمن به خلاف عنوان زنان دارای مفهیم پیچیده دیگری نیز می‌باشد که در واقع موقف امر بهائی را در مورد مسئله مردسالاری از دیگر مکاتب و آراء طرفدار حقوق زنان متمایز می‌سازد. بدین ترتیب که اولاً تأکید بر کنیزی و بندگی خداوند همواره در آثار بهائی مبین عظمت مقام انسان است و مقتضی و مستدعی تساوی حقوق افراد بشر. این نکته در همه آثار بهائی مصرح است. در کتاب مستطاب اقدس بدین جهت برده‌داری و برده‌فروشی حرام می‌گردد چه که همه انسان‌ها بندگان و کنیزان خدا هستند. یعنی به خاطر آنکه همه مخلوق و منسوب و آیه حق هستند همه دارای تقدس و علو مقام می‌باشند و لذا يك انسان نمی‌تواند انسان دیگر را مورد ستم و استثمار قرار دهد. بنا بر این مفهوم اماء الرحمن و عباد الله نفی کامل هرگونه روابط اجتماعی است که زنان را به يك شیء یا ابزاری برای تشقی و یا

سودجویی مردان منحصر نماید. ثانیاً تأکید بر اماء الرّحمن و نه زنان بیانگر این مطلب است که زنان اگرچه با مردان متفاوتند اما به خاطر انتساب مشترك دارای وجوه تشابهی نیز می‌باشند و این امر مقتضی نه تنها تساوی حقوق زن و مرد است بلکه به اتحاد و محبت و وداد آنان نیز منجر می‌شود. ثالثاً خطاب اماء الرّحمن ایشان را صرفاً به موجودی که بر اساس جسم و جنسیت او تعریف بشود تأویل ننموده و بالعکس ایشان را قبل از هر چیز يك انسان و آنگاه يك زن معرفی می‌نماید. آشکار است که این مفهوم با هرگونه تقلیل زن به يك کالای جنسی متعارض است. و رابعاً آنکه مفهوم اماء الرّحمن مبین آن است که تساوی حقوق زن و مرد بالمآل باید در چارچوب اعتقاد به ارزش‌های روحانی و غیبی صورت پذیرد و نه آنکه صرفاً مفهومی مادی و مصلحتی قلمداد شود.

بحث چهارم: مشیت اولیّه و استعاره، حوریّه

از مهم‌ترین و زیباترین جوانب سیمای زن در آثار بهائی توصیف حوریّه الهی به عنوان نشانه‌ای از حقائق قدسی، مشیت اولیّه، کلمه الله و هیاکل قدسی آئین بدیع است. استعاره زن زیبا برای بیان وحی الهی و تجربه عمیق روحانی بیش از هر استعاره دیگری بکار برده شده است. بدین ترتیب در اکثر مواقع وحی الهی، مشیت اولیّه، عقل کلی الهی، حکمت الهی و یا کلمه الله به شکل زنی زیبا تصویر می‌گردد که به هیکل جمال مبارک یا حضرت اعلیٰ جذب می‌گردد و در انجذاب مشترك و اتحاد و معانقه، با آن هیکل قدسی، حقائق الهی بر وجه عالمیان به شکل ظهور مظهر امر الهی افاضه می‌گردد. اینگونه الواح از نظر هنری و ادبی بی‌نظیر و یگانه است. این امر مایه تعجب نیست چرا که معمولاً تجربه، وحی به عمیق‌ترین شکل خویش با تأکید به جنبه ادبی و هنری کلمات و عبارات الهی همراه می‌باشد یعنی آنکه تجربه، ژرف و شدید روحانی با تظاهرات هنری و بدایع ادبی همعنان و متقارن می‌باشد. اینگونه الواح مبارکه دارای پیچیدگی و انتزاع صوری شدیدی است به طوری که تعبیر و درک آن را دشوار می‌سازد و جمال مبارک نیز خود به دشواری تفسیر اینگونه آثار خویش شهادت داده‌اند.

زمینه تاریخی این استعاره را باید تا حدی در حکمت سلیمان و قرآن کریم جستجو کرد. بدین معنی که در حکمت سلیمان مفهوم حکمت الهی که از مفهوم سوفیا (Sophia) در اندیشه یونانی متأثر است و بالمآل به معنای اول صادر از حق و واسطه میان حق و خلق و حقیقت و قانون هستی به نحو اعم است به عنوان حقیقتی مؤنث قلمداد و متظاهر می‌گردد. در قرآن کریم نیز در جنت موعود به حور عین وعده داده شده است که البته مراد از جنت، ظهور مظاهر مقدسه و از حور عین حقائق و معانی بدیع الهی است که در آن آئین نوین به عالمیان ابراز می‌گردد. اما مفهوم حوریّه در آثار این دور اعظم خلق بدیع گردیده و از مرکزیت و مرجعیت و اعتبار خاصی برخوردار شده است. تأکید بر حوریّه به عنوان رمزی از وحی الهی و روح القدس در آثار مبارکه بیانگر حقائق بسیار زیبا و پیچیده‌ای است که برخی از آن بلافاصله قابل درک می‌باشد. اولاً استفاده از زن زیبا برای بیان مفهوم وحی تا حدی بیانگر این واقعیت است که وحی و علم مظاهر مقدسه با قوه حدس و شهود که در میان زنان قوی‌تر و شدیدتر است (به فرموده حضرت عبدالبهاء سریع

الاجذاب بودن زنان) سنخیت و تقارن دارد. ثانیاً این استعاره مبین تقدس مقام زن و عظمت و فخامت موقف او در آئین روحانی است که اعلیٰ مرتبه وجود یعنی عالم امر و مشیت اولیه به شکل مؤنث متظاهر می‌گردد. سوم آنکه استعاره، حوریه در اکثر موارد حکایت از تقدس و طهارت جنسیت و تجربه، جنسی در امر بهائی می‌نماید. در بسیاری از این الواح به نحوی روماتیک از ارتباط عاشقانه، میان هیکل روحانی و روحیه، صمدانی سخن گفته می‌شود و این امر در اعلیٰ درجه ظرافت ظاهر می‌گردد. چهارم آنکه این استعاره بر ضرورت هنر و اصل لطافت و جمال و زیبایی در امر بهائی دلالت می‌نماید چنان که تجربه، وحی اساساً به شکل تجربه، زیبایی و از طریق سمبل‌های هنری و لطیف ادبی بیان می‌گردد. پنجمین نکته آن است که از آنجا که ما بعد الطبیعه، بهائی ما بعد الطبیعه، عشق و محبت است یعنی اساس و عصاره و ناموس هستی بر اساس حب و روابط متقابل متعاضد متجاذب تصویر می‌گردد، بدین جهت است که تصویر تجربه، روحانی در آئین الهی با تجربه، عاشقانه متناسب و همگونگی می‌یابد. حب هیکل ربّانی و حوریه، الهی زمینه رازی از وحدت عالم انسانی و تحکیم اتحاد و وداد در جامعه بشری می‌گردد.

نظر به کوتاهی این مقاله نقل همه، بیانات مبارکه در خصوص حوریه ابداً میسر نیست. اما برای آنکه امواجی از این دریای مواج لطافت را تجربه کنیم به ذکر خلاصه چند لوح اکتفاء می‌کنیم:

۱- احسن القصص، سورة البیان و لوح رضوان

اولین نمایش مفهوم حوریه، الهی در احسن القصص زیارت می‌گردد. حضرت اعلیٰ در تفسیر آیه، قرآن کریم راجع به از پشت پاره شدن پیراهن یوسف توسط زلیخا این داستان را به نحوی تفسیر می‌فرمایند که زلیخا نه تنها مظهر هوس و فریب و نیرنگ نمی‌گردد بلکه به حقیقتی روحانی نیز مبدل می‌شود. حقیقت روحانی یا وجود مبارک حضرت اعلیٰ که قرّة العین نامیده می‌شود مخاطب گردیده و از او خواسته می‌شود که اجازه دهد که حوریه، فردوس به لباس زیبا و قناع لطیف حریر ملبس شده و به تنهایی بر هیئت حوراء از قصرش خارج و بر روی زمین ظاهر شود. در اینجاست که حضرت اعلیٰ خود را حوریه‌ای می‌نامند که توسط بهاء در قصری از یاقوت مولود شده‌اند. پس از مدتی قرّة العین از حوریه می‌خواهد که به قصر خویش بازگردد.^۴

این بیان زیبا و تاریخی حضرت نقطه، اولیٰ مکرراً در آثار جمال مبارک به شکل‌های گوناگون جلوه می‌نماید که از آن جمله می‌توان به ارتباط مستقیم سورة البیان و لوح رضوان حضرت بهاء الله به این بیان احسن القصص اشاره کرد. در سورة البیان می‌فرمایند:

«قل للحرورية الفردوس ان اخرجی من غرف القدس ثم البسی من حرر البقاء کیف تشاء من سندس السناء باسمی الابهی ثم اسمعی نغمات الابدع الاحلی عمّا ارتفع عن جهة عرش ربك العلی الاعلی... ثم صحی بین الارض و السماء تالله الحق انی لحرورية خلقتی البهاء فی قصر اسمه الابهی و زین نفسی بطراز الاسماء فی الملاء الاعلی.»^۵

و در یکی از الواح عید رضوان است: «فيا مرحبا هذا عيد الله قد اشرق عن مطلع قدس لميع. اخبر حوريات البقاء بالخروج عن الغرف الحمراء على هيئة الخوراء و الظهور بين الارض و السماء بطراز الابهي ثم ائذن لهن بان يدرن كأس الحيوان من كوثر الرحمن على اهل الاكوان من كل وضيع و شريف.»^۶

۲- لوح حوریه

در این لوح مبارک که از نظر ظرافت تشبیه غیر قابل توصیف است نمایش روحانی تراژیکی متجسم می‌گردد که برای درک زیبایی و لطافت آن باید به اصل بیان مبارک رجوع کرد. اما نظر به کوتاهی این مقاله خلاصه و طرح آن بیان می‌شود. پس از آنکه جنت الهی به اراده حق تجدد می‌گردد امر خداوند بر خروج حوریه، روحانی از قصر خویش صادر می‌گردد و هیکل مبارک نیز از دیدار زیبایی او حیرت می‌فرمایند. حوریه از آسمان فرود می‌آید و به هیکل مبارک نزدیک می‌شود و در مقابل ایشان می‌ایستد. جمال مبارک نسبت به او احساس وله و ذوق و انجذاب می‌فرمایند و دست خود را دراز کرده و قناع او را از کتف او کنار می‌زنند و گیسوان بلند او را که بر پشت او بسته شده و بسیار خوشبو است ملاحظه می‌فرمایند. حوریه نزدیکتر شده و سخن می‌گوید و جمال مبارک مجذوب و مست از بدایع لحن او بار دگر دست خود را بلند کرده و گوشه پیراهن او را کنار می‌زنند. حوریه نیز مجذوب مبارک می‌شود و اندوه عمیقی را در ایشان حس می‌کند و از ایشان سؤال می‌کند که هستند و چرا تا بدین حد اندوهگین می‌باشند. جمال مبارک پس از سکوت و امتناع از پاسخ از او می‌خواهند که اول بار به قلب و آنگاه به کبد ایشان نظر نماید تا بر احوال ایشان مطلع گردد. در هر دو بار حوریه با تفحص طولانی متوجه می‌شود که قلب و کبد مبارک آب شده است و لذا از شدت اندوه به ناله و فریاد می‌آید و چون نگاهش به نگاه مبارک می‌افتد گریه زمام صبر را از او می‌گیرد و با جمال مبارک دست در آغوش یکدیگر می‌گیرند. حوریه عاشقانه به جمال مبارک نظر می‌کند و محبوب عالمیان را می‌یابد و می‌شناسد و از ایشان سؤال می‌کند که آیا به خاطر ستم‌های اهل فرقان یا اهل بیان است که وجه مبارک اینچنین شکسته شده است. هیکل مبارک که اقبال او را مشاهده می‌فرمایند خود را معرفی می‌فرمایند و حوریه با ناله و لرزش و نوحه و اضطراب در کنار پای مبارک به خاک می‌افتد و جان می‌سپارد. هیکل مبارک او را بلند کرده با خون چشم خود او را شسته و در لباس خویش او را می‌پیچند و آنگاه در گوش چپ او زمزمه‌ای می‌فرمایند که حوریه به اهتزاز می‌آید و جمال مبارک را بشارت می‌دهد. و آنگاه جمال مبارک او را در اوعیه قدس گذارده و به محل آنس راجع می‌فرمایند.^۷

۳- لوح ملاح القدس

طبق این لوح لطیف شکوهمند ملاح قدسی هیاکل روح را بر کشتی بقا سوار می‌کند و کشتی را در قلمز کبریا هدایت می‌کند تا به ساحل دریای سرخ لنگر می‌افکند و اهل کشتی را از اسرار سلوک آگاه می‌کند تا در سفر خویش معطل و پریشان نشوند. آنها نیز منازل تحدید را طی می‌کنند

و قصد معارج هدی را می‌نمایند. اما در اثناء این سلوک به جمال ساقی اشتغال نموده و از وجه باقی غفلت می‌کنند. در این هنگام حوریّه، روح سرش را از غرفات اعلیٰ خارج می‌کند و ندا می‌دهد که هرکس که در قلبش روائح محبت نسبت به جوان عراقی نورانی نباشد قادر به صعود به رفارف بقاء نخواهد بود. پس یکی از جواری خود را به نزد ایشان می‌فرستد تا ببیند که آیا می‌تواند رائحه، قمیص غلامی را که در سرادق خلد پنهان است از احدی بیابد. چون روائح یوسف محبوب از هیچیک از آنها به مشام نرسید حوریّه به ناله و فریاد می‌آید و با ضجه و گریه به مکان خویش در قصر حمراء باز می‌گردد و به حوریّات دیگر خبر می‌دهد که غلام روحانی در ارض غربت تنها و فرید میان ایادی بدکاران باقی مانده است و آنگاه با فریادی بر خاک می‌افتد و می‌میرد گوئی که توسط غلام فراخوانده شده و ندای او را اجابت می‌نماید.^۸

۴- لوح رؤیا

لوح مبارک رؤیا که در سالروز تولّد حضرت اعلیٰ نازل شده است از زیباترین تشبیهات و پیچیده‌ترین رموز روحانی آکنده است. جمال مبارک از رؤیای خویش سخن می‌گویند که:

«أنا كنا مستویاً على العرش دخلت ورقة نورا لایسة ثياباً رقیعة بیضاء اصیحت کالیدر الطالع من افق السماء تعالی الله موجدھا لم تر عینٌ یمثلھا لما حلّت اللثام اشرفت السموات والارض کان کینونة القدم تجلّت علیها بانوارھا تعالی الله موجدھا لم تر عینٌ یمثلھا وھی تتبسّم و تمیل کفصن البان فی منظر الرحمن تعالی مظهرھا لم تر عینٌ یمثلھا ثم سارت و طافت من غیر قصد و ارادة من عندها کان ابرة العشق المجدبت من مغناطیس الجمال المشرق امام وجهها تعالی موجدھا لم تر عینٌ یمثلھا تمشی و الجلال یخدمھا و ملکوت الجمال یهلّل ورائھا من بدیع حسنھا و دلالھا و اعتدال ارکانھا تعالی موجدھا لم تر عینٌ یمثلھا ثم وجدنا الشمرات السوداء علی طول عنقھا البیضاء کان اللیل و النهار اعتنقا فی هذا المقر الابھی و المقصد الاقصی تعالی موجدھا لم تر عینٌ یمثلھا لما تفرسنا فی وجهها وجدنا النقطة المستورة تحت حجاب الواحیة مشرقة من افق جبینھا کان بها فصلت الواح محبة الرحمن فی الامکان و دفاتر العشاق فی الافاق تعالی موجدھا لم تر عینٌ یمثلھا و حکت عن تلك النقطة نقطة اخرى فوق یدیها الايمن تعالی مولى السرّ و العلن الذی خلقھا لم تر عینٌ یمثلھا و قام هیکل الله یمشی و تمشی ورائه سامعة متحرکة منجذبة من آیات ربھا تبارک الذی خلقھا لم تر عینٌ یمثلھا ثم ازدادت سروراً و فرحاً و شوقاً الی ان تغیرت و انصعقت فلما افاقت تقربت و قالت نفسی لسجنک الفداء یا سرّ الغیب فی ملکوت الانشاء تعالی موجدھا لم تر عینٌ یمثلھا و کانت تنظر الی مشرق العرش کمن بات فی سکر و حیرة الی ان وضعت یدھا حول عنق ربھا و ضمته الیها فلما تقربت تقرّبنا وجدنا منها ما نزل فی الصحیفة المخزونة الحمراء من قلمی الاعلی تعالی موجدھا لم تر عینٌ یمثلھا ثم مالت برأسها و اتکأت بوجهها علی اصبعیها کان الهلال اقترن بالبدر التمام تعالی موجدھا لم تر عینٌ یمثلھا عند ذلك صاحت و قالت کل الوجود لبلانک الفداء یا سلطان الارض و السماء الی م اودعت نفسک بین

هؤلاء في مدينة عكا، اقصد ممالكك الاخرى' المقامات التي ما وقعت عليها عيون اهل الاسماء عند ذلك تبسمنا...»^٩

٥- سوره، هيكل

در سوره هيكل دو استعاره، هيكل و حوريه تکرار می‌گردد. کلمه، الهی به شکل هيكل مبارک ظاهر می‌شود و معانی قدسی به شکل حوريه، قدسی، و به صورتهای گوناگون در طول این لوح با یکدیگر مرتبط می‌گردند. بار دیگر در این لوح مبارک حوريه، الهی به غلام روحانی که مبتلا به ظلم ستمکاران و جفاکاران است توجه می‌نماید. منجمله می‌فرماید:

«فلما رأيت نفسى على قطب البلاء سمعت الصوت الابدع الاحلى من فوق رأسى فلما توجهت شاهدت حورية ذكر اسم ربى معلقة في الهواء محاذى الرأس ورأيت انها مستبشرة في نفسها كان طراز الرضوان يظهر من وجهها ونصرة الرحمن تعلن من خدّها وكانت تنطق بين السموات والارض بندا، تنجذب منه الافئدة والعقول... و اشارت باصبعها الى رأسى و خاطبت من في السموات والارض تالله هذا لمحبوب العالمين ولكن انتم لا تفقهون...»^{١٠}

استعاره، حوريه در الواح متعدّد دیگری منجمله قصیده، عزّ ورقائیه، سورة القلم، لوح غلام الخلد و لوح عجاب (رضوان) نیز ظاهر می‌شود که به خاطر رعایت اختصار از ذکر جزئیات آن اجتناب می‌گردد.

اما علاوه بر الواح یاد شده باید به این نکته نیز اشاره شود که در آثار مبارکه در تعبیر و تفسیر کتب مقدسه، قبل معمولاً زن به عنوان شریعة الله تصویر شده است. حضرت عبدالبهاء آیه، مکاشفات یوحنا را در خصوص زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایش به معنای شریعت الله تعبیر می‌فرماید. همچنین اورشليم الهی که باید از آسمان نازل بشود یعنی شهر خدا که باز همان شریعت نوین است به شکل حوريه ظاهر می‌گردد. به عنوان مثال حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

«يا احياء الله و ابناء ملكوت الله ان السماء الجديدة قد اتت و ان الارض الجديدة قد جاءت و المدينة المقدسة اورشليم الجديدة قد نزلت من السماء من عند الله على هيئة حورية حسناء بديعة في الجمال فريدة بين ربّات الحجال مقصورة في الخيام مهية للوصال و نادى ملائكة الملأ الاعلى بصوت عظيم رنان في آذان اهل الارض و السماء قائلين هذه مدينة الله و مسكنه مع نفوس زكية مقدسة من عبده.»^{١١}

بحث پنجم: تساوی و تعادل زنانه و مردانه به عنوان نشانه، امر بهائی

هم در الهیات و هم در تعالیم و فرهنگ اجتماعی بهائی کمال مطلوب و حقائق قدسی این مدنیت نوین الهی به صورت تعادل و توازن و اجتماع قوای زنانه و مردانه تصویر شده است. این امر به شکل‌های گوناگون خود را نمایش می‌بخشد و در اینجا به ذکر چند مثال اکتفاء می‌شود. اما آنچه

که باید به آن توجه کرد مفروض روحانی و اجتماعی تساوی و اتحاد است.

۱- الواح وصایا

الواح وصایا و به اعتباری قوه میثاق را باید به همین ترتیب ملاحظه نمود. منشور نظم بدیع بهائی به فرموده حضرت ولی امرالله محصول اقتران معنوی قوه فاعله و منفعله این دور روحانی یعنی هیاکل مقدسه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء می باشد. این امر به صراحت حاکی از آن است که فرهنگ بهائی نه زنانه و نه مردانه بلکه جمع متعادلی از هر دو خواهد بود. حضرت ولی امرالله می فرمایند:

«عهد و میثاق حضرت بهاءالله منبعث از اراده قاطعه و مشیت نافذه آن مظهر کلیه الهیه بوده که بنفسه المهیمنة علی الکائنات به تأسیس چنین میثاق وثیق اقدام فرمود. الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را نیز می توان به منزله ولیدی دانست که از اقتران معنوی بین قوه دافعه شریعت الله که از شارع قدیر مندفع گشته و لطیفه میثاق که در حقیقت مبین آیات و مثل اعلاهی امر الهی مستور و مکنون بوده ظاهر گشته است.»^{۱۲}

۲- اکسیر و بلوغ عالم

مفهوم اکسیر از مهم ترین رموز فرهنگ بهائی است. اهمیت این نشانه تا بدانجاست که جمال مبارک اکسیر را یکی از علائم بلوغ عالم و شاید مهم ترین آن بیان فرموده اند. در مورد اکسیر نمی توان مطلب زیادی گفت چرا که اکنون از عهده شناسائی ما خارج است. اما تردیدی نیست که مفهوم اکسیر بیش از هر چیز حکایتگر و رمزی از اتحاد و اجتماع جوانب مؤنث و مذکر در فرهنگ بهائی است. برای درک این موضوع باید به سه نکته اشاره شود.

اول اینکه جمال مبارک همانند سنت های گذشته در مورد اکسیر همواره در توصیف تقویم اکسیر از ضرورت ازدواج دو عامل مذکر و مؤنث مکرر سخن می فرمایند که از آن جمله است: «فلما عرفت الحجر و اخذت علی قدر حاجتك طهره ثم فصله من النار اذا يظهر لك عناصر الاربعة و تجد نفسك فی حیرة عظیم خذ مائه و اته هو الذکر و زوجه باخته الّتی سمیت بالكبریت و اذا مضت ایام یعقد الماء نفسه و يظهر المولود.»^{۱۳}

دوم آنکه اصولاً اکسیر به عنوان غلبه تعریف می شود یعنی آنچه که می تواند قوای مودوعه در هر شیئی دیگر را ظاهر نماید. اما این غلبه به خاطر اعتدال اکسیر است. اکسیر آن است که در آن طبایع اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست همگی بالفعل و متعادل و متساوی متحقق می باشند. این طبایع اربعه همواره به دو دسته تقسیم می گردند که دوتای آنها فاعل و دوتای دیگر منفعل است. در هر شیئی دو طبیعت غالب است و دو طبیعت مغلوب. اما در اکسیر همه چهار طبیعت به طور مساوی غالب می باشند یعنی اکسیر نمایشگر اعتدال کامل است که از آن جمله اعتدال مذکر و مؤنث می باشد. به جهت همین اعتدال است - اعتدالی که در آن سلطه و قهر محقق

نیست - که اکسیر در حقیقت حکم بسیط می‌یابد و به روح انسانی مشابه می‌گردد. لازم به تذکر است که چون اکسیر در ذات خودش در میان دو عامل مذکر و مؤنث فاقد تفوق و چیرگی و خشونت می‌باشد قادر به توانائی و قدرت یعنی غلبه برای فعلیت دادن به قوای نهفته، دیگر اشیاء می‌شود یعنی خلاق و سازنده می‌گردد. به عبارت دیگر رابطه، مذکر و مؤنث در اکسیر که فاقد رابطه، قهر و ستم و تفوق است نشانه‌ای از تعریف نوین قدرت در امر بهائی می‌گردد: قدرت نه عامل تفوق و قهر و خودپرستی و سلطه، بر دیگران بلکه عامل خدمت و سازندگی. این مفهوم در علامت دیگر بلوغ عالم یعنی عدم اقبال احدی به سلطنت مگر از برای خدمت و فداکاری نیز آشکار است.

سوم آنکه اکسیر در واقع سمبلی از تعادل دو قوای فرهنگی و اصول اجتماعی است که شاخص مدنیت بهائی می‌باشد. بدین ترتیب که اکسیر در آن واحد سمبلی از عالی‌ترین درجه، رشد عقلانیت و خرد است و در عین حال نشانه‌ای از زیبایی و لطافت و تهذیب. نگاهی به آثار بهائی خصوصاً کتاب اقدس این نکته، بسیار خطیر را مشخص می‌نماید که در فرهنگ بهائی دو اصل اشتغال و لطافت یعنی موقیبت و کارآمدی تولیدی از یک طرف و زیباگرایی و خلق و تجربه، هنری از طرف دیگر باید با یکدیگر تلفیق و اقتران یابند. اصل اشتغال و ضرورت کار خلاق در تمام آثار مبارکه ایجاب و تکرار شده است. اصل لطافت نیز که نظافت فقط یکی از نمایش‌های آن می‌باشد بیش از هرچیز دیگر در کتاب اقدس تکرار گردیده است. لازم به تذکر است که این دو اصل یعنی اصل عقلانیت و اصل لطافت و زیبایی همواره به توسط دو سمبل مردانه و زنانه تصویر شده است. بدین ترتیب تأکید بر اکسیر تأکید بر جمع دو جهت وجود و ائتلاف کار و هنر است. فلاسفه و نظریه‌پردازان اجتماعی معمولاً تا کنون به دفاع یکی در مقابل دیگری پرداخته‌اند. به عنوان مثال مارکوزه (Marcuse) اصل کار را نفی و اصل لذت و هنر را اثبات می‌نماید. ۱۴ در مقابل ویلن (Veblen) اصل جمال را مطرود و کار را ستایش می‌کند. ۱۵ اندیشه، نیچه آلمانی نیز به نبرد میان دو فرهنگ آپولوئی و دیونیزی معطوف است. ۱۶ آنچه که سرآغاز بینش بدیعی است اثبات وحدت و آشتی و جمع هر دو در فرهنگ بهائی است.

۳- امانت و اقتصاد

در آثار حضرت بهاء‌الله امانت از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اصول اعتقادی و اخلاقی دیانت بهائی معرفی شده است. در اکثر موارد پس از عرفان مظهر امر امانت از اولین و مهم‌ترین وظایف یک بهائی تلقی شده است. در عین حال امانت به عنوان فضیلتی اخلاقی و اجتماعی همواره به عنوان یک حوریه در آثار مبارکه تصویر شده است. به عنوان مثال حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

«أنا نذكر لك الامانة ومقامها عند الله ربك وربّ العرش العظيم. انا قصدنا يوماً من الايام جزيرتنا الخضراء فلما وردنا رأينا انهارها جارية و اشجارها ملتفة و كانت الشمس تلعب في خلال الاشجار توجهنا الى اليمين رأينا ما لا يتحرك القلم على ذكره و ذكر ما شاهدت عين مولی

الورى' فى ذاك المقام اللطف الاشرف المبارك الاعلى' ثم اقبلنا الى اليسار شاهداً طلعةً من طلعات الفردوس الاعلى' قائمةً على عمود من النور و نادت باعلى النداء يا ملأ الارض و السماء انظروا جمالى و نورى و ظهورى و اشراقى تالله الحق انا الامانة و ظهورها و حسنها و اجر لمن تمسك بها و عرف شأنها و مقامها و تشبث بذيلها انا الزينة الكبرى' لاهل البهاء و طراز العز لمن فى ملكوت الانشاء و انا السبب الاعظم لثروة العالم و افق الاطمينان لاهل الامكان.»^{۱۷}

برای درک این استعاره باید به این نکته توجه نمائیم که بیان جمال مبارک در لزوم امانت در واقع تأکید بر ضرورت اتحاد قانون و اخلاق یعنی اجتماع و تعاضد روابط و قراردادهای اقتصادی و اجتماعی با اصل صداقت، امانت، محبت و تخلّق به ارزشهای روحانی است. در فرهنگ جدید غرب غالباً عقیده چنان بوده است که اگر آدمیان صرفاً بر اساس منافع شخصی خود به نحوی عاقلانه رفتار نمایند نظم و رفاه برای همگان میسر می‌گردد. از نظر این نوع نویسندگان تقسیم کار و اصل قرارداد اجتماعی برای تضمین انتظام و سعادت بشری کافی است. این افراد لزومی برای تخلّق و اعتقاد به ارزشهای مطلق روحانی و اخلاقی را برای حفظ جامعه و رفاه اقتصادی قائل نبودند. اما بیان جمال مبارک در واقع نفی اینگونه نظریات است. بدین ترتیب که از نظر دیانت بهائی پیش‌فرض و لازمه قراردادهای اقتصادی و اجتماعی اعتقاد آدمیان به اصول و ارزشهای اخلاقی و معنوی است تا آنکه به امانت و صداقت رفتار نمایند و حاضر به تقلّب و فساد و رشوه و فریب و دروغ نگردند. به عبارت دیگر خرد ابزاری یا عقلانیت صوری و تکنیکی که در اصل قرارداد و منافع شخصی خلاصه می‌شود باید با اصل محبت و وداد و دیانت و امانت همراه باشد تا آنکه نظم اجتماعی و رفاه اقتصادی و فرهنگی در جامعه انسانی متحقّق گردد. بدین سان تأکید جمال مبارک به دو اصل اشتغال و امانت بار دیگر تأکید بر ضرورت جمع جهات مذکور و مؤثّر است که نشانه‌ای از فرهنگی جامع می‌گردد؛ فرهنگی که در آن عقلانیت ابزاری با اصول روحانی دست در آغوش یکدیگر می‌شوند.

۴- بهاء به عنوان وحدت جمال و جلال

اما آنچه که قبل از هر چیز به صراحت از وحدت زن و مرد به نحوی لطیف و استعلائی در آئین بهائی حکایت می‌کند اسم اعظم الهی و رمز حقیقت قدسی جمال مبارک است که در لطیفه بهاء نمایش می‌یابد. بهاء در اصطلاح بهائی جمع صفات جمالیّه و جلالیه، حقّ است که حائز مراتب و مدارج گوناگون وجود منجمله قوای مردانه و زنانه هستی است که به شکل اسماء و صفات الهی و وجود و ماهیت در هر رتبه‌ای به شکلی متظاهر می‌گردد. وحدت جمال و جلال در آثار فلاسفه غربی نیز به شکل دیگری مورد بررسی قرار گرفته است که از همه مهم‌تر می‌توان به نظریات کانت آلمانی در خصوص جلیل (Sublime) و جمیل (Beautiful) یا شکوهمند و زیبا اشاره نمود. در نظریه کانت زیبا نشانه‌ای از تعادل و هماهنگی است و فحیم رمزی از نامحدود است.^{۱۸} آشکار است که هر دو مقام در مفهوم بهاء مستتر است. جمال مبارک بارها وحدت جمال و جلال را بیان

فرموده‌اند که از آن جمله است بیان مبارک در کلمات مبارکه، مکنونه: «ای برادران طریق، چرا از ذکر نگار غافل گشته‌اید و از قرب حضرت یار دور مانده‌اید. صرف جمال در سراقق بی‌مثال بر عرش جلال مستوی و شما به هوای خود به جدال مشغول گشته‌اید...»^{۱۹}

۵- جمع مشیت و اراده

یکی دیگر از تجلیات اصل تعادل و تساوی زن و مرد را می‌توان در بیان جمال مبارک که مشیت و اراده را به پدر و مادر عالم تشبیه می‌فرمایند به نحوی متافیزیک مشاهده کرد. آشکار است که مشیت و اراده اولین دو رتبه از مراتب هفت‌گانه، خلقت و خلّاقیت و فعل است که به همراه قدر و قضاء چهار رتبه، مرکزی این هفت رتبه را تشکیل می‌دهد. شاید بتوان گفت که در استعاره مبارک قدر و قضاء عبارت از اجتماع و اقتران مشیت و اراده می‌باشد. بدین ترتیب در نشان ما بعد الطبیعه، بهائی اتحاد حقائق مذکر و مؤنث سابق بر هرگونه فعل اعم از روحانی یا انسانی است. جمال مبارک می‌فرماید: «قد انقطعت النسب و بقت نسبة الله رب العالمین ان مشیته اب العالم و ارادته ام بنی آدم و القدر انه مقام هندسة الاشياء من لدى الله فاطر السماء و القضاء هو حکمة المحکم المتین...»^{۲۰}

بحث ششم: آدم و حوا

بحث و مناقشه در مورد معنای آدم و حوا آنچنان که در قصه، تورات آمده است رواج بسیار دارد. تعبیر دیانت بهائی از این مفهوم به گونه‌ای است که بجای تأکید بر کهنتری حوا نسبت به آدم بر تساوی آن دو دلالت می‌نماید. اولاً حضرت عبدالبهاء به صراحت بیان فرموده‌اند که هم زن و هم مرد، هم آدم و هم حوا به صورت و مثال الهی خلق شده‌اند^{۲۱} و این اصل هرگونه عقیده‌ای را که بر طبق آن زنان انسانی ناقص می‌باشند قاطعانه نفی می‌کند. از طرف دیگر در مفاوضات مبارک در توصیف قصه، آدم و حوا را روح و حوا را نفس وی تعریف می‌فرمایند. از آنجا که نفس و روح در غالب مواقع به حقیقت واحدی اطلاق می‌شود این تعبیر دلالت بر تساوی زن و مرد دارد. گاهی ممکن است نفس را از روح جدا نمائیم بدین ترتیب که نفس عبارت از روح است به اعتبار آنکه در ارتباط با بدن و موقعیت عینی جسمانی قرار می‌گیرد. بدین اعتبار حوا می‌شود همان آدم منتهی با قید درگیری با اجتماع و دیگران و طبیعت و زندگی عینی با محیط خارجی. در هر حال اگر به چنین تفکیکی هم قائل شویم بجای آنکه حوا مفهوم کهنتری بیابد در واقع بالنسبه به آدم امتیاز هم می‌یابد.

اما علاوه بر این باید خاطر نشان شد که مفهوم آدم و حوا در آثار بهائی به عنوان رمزی از حقائق قدسی این دور الهی نیز به کار برده شده است. از جمله این موارد را باید در تفسیر نگین اسم اعظم توسط حضرت عبدالبهاء مشاهده کرد که بر طبق آن باب معادل حوا و بهاء معادل آدم می‌گردد. علت این امر این است که باب در حروف ابجد مساوی ۵ است که جمع مفردات آن ۱۵ می‌گردد و ۱۵ مساوی حوا است. بهاء نیز ۹ می‌باشد که جمع مفرداتش ۴۵ است که آن هم

معادل آدم است. حضرت عبدالبهاء از این امر با اشاره به حدیث «انا و علی ابوا هذه الامة» چنین می‌فرمایند: «مقصد از آدم حقیقت فائضه، متجلیه، فاعله است که عبارت از ظهور اسماء و صفات الهیه و شئون رحمانیه است و حوا حقیقت مقتبسه، مستفیضه، مستنبئه، منفعله است که منفعله به جمیع صفات و اسماء الهیه است.»^{۲۲}

بحث هفتم: تساوی حقوق زن و مرد

اگرچه تا کنون بیشتر جنبه‌های ما بعد الطبیعه، تساوی زن و مرد را بررسی کرده‌ایم اما با توجه به مباحث قبل آشکار شد که فرهنگ مطلوب و جامعه، مقصود دیانت بهائی بر اساس تعاون و تساوی و اتحاد زن و مرد بنا شده است. حال برای بررسی جنبه‌های اجتماعی تساوی حقوق زن و مرد باید به چند نکته، اصلی اشاره نمائیم:

۱- اگرچه کمال مطلوب و غایت روحانی و فرهنگی در امر بهائی قبل از هر چیز از طریق وحدت و تساوی قوای زنانه و مردانه متجسم می‌گردد اما در مرحله، دوم این غایت روحانی و فرهنگی از طریق خصال و ویژگی‌های زنانه و نه مردانه مجسم می‌گردد. به عبارت دیگر میان زن و مرد این زن است که در امر بهائی سمبل و نشانه، موقف انسان و کمال مطلوب اخلاقی و روحانی اوست. این امر اهمیت زیادی دارد چرا که تا کنون معمولاً مرد بوده است که سمبل انسانیت و کمال انسانی تلقی شده است و غالباً زن به عنوان موجودی حاشیه‌ای و فرعی محسوب گردیده است. قبل از توضیح بیشتر در این مورد بهتر است ابتداءً به بیانی از حضرت عبدالبهاء که این مطلب را به صراحت بیان می‌نماید توجه کنیم:

«در قدیم دنیا با زور اداره می‌شد و مرد چون جسماً و فکراً از زن قوی‌تر و زورمندتر بود بر او غالب و مسلط بود ولی حال وضع عوض شده و اعمال زور و عنف تسلط خود را از دست داده است و اکنون هوشیاری و فهم و فراست فطری و خصائل روحانی و محبت و خدمت که در زن قوی است تفوق و غلبه یافته است و به این مناسبت عصر جدید بیشتر با عواطف و نوایای زنان آمیخته است تا با صلابت مردان یا اگر بخواهیم روشن‌تر و صحیح‌تر بگوئیم عصری خواهد بود که در آن دو عنصر مرد و زن در ایجاد تعادل و هماهنگی در مدنیت به طور یکسان مؤثر خواهند بود.» (ترجمه)^{۲۳}

اکنون می‌توانیم به بحث در خصوص این مطلب بپردازیم. مهم‌ترین و اولین نکته‌ای که باید بدان توجه نمود اینست که در دیانت و فرهنگ بهائی برای اولین بار زن نشانه و علامت عالی‌ترین و فخیم‌ترین ارزش روحانی و اجتماعی و اخلاقی می‌گردد. در گذشته معمولاً اعلیٰ ارزش و فضیلت به صورتی بوده است که بیشتر با مردان سنخیت داشته و به برتری مردان و قهر و ستم علیه زنان منجر می‌گردید. در امر بهائی والاترین غایت و ارزش روحانی و اجتماعی اصل وحدت عالم انسانی یعنی اصل اتحاد و وحدت و محبت و وداد است. نه مساوات بلکه مواسات، نه قرارداد بلکه امانت، نه خرد ابزاری بلکه خدمت است که در این دور بدیع ارزش برتر می‌گردد. بدین جهت

است که چون زنان نماینده، مهر و عطوفت و اتحاد و تعاون می‌باشند فرهنگ بهائی باید بالضروره به اعتلاء مقام زن و ارتقاء موقف او منجر بشود. اگرچه در وهله اول فرهنگ بهائی را باید در امتزاج عناصر زنانه و مردانه تلقی نمود اما پس از آن باید نشانه فرهنگ و آرمان‌های روحانی بهائی را در زنان جستجو نمود.

دومین نکته که باید مورد توجه قرار گیرد این است که مادر در اوج خود نشانه و رمز انسان، الهیات مظهریت و کمال اخلاقی است. تدقیق در این مورد خارج از عهده این مقاله است اما همینقدر باید اشاره شود که در امر بهائی اصل مظهریت شالوده الهیات بهائی است یعنی اینکه غیب را فی نفسه نمی‌توان شناخت بلکه باید او را در مظاهر او جستجو نمود. اما نباید به مظاهر او به عنوان پدیدارهای مطلق و مادی بلکه به عنوان نشانه و رازی از غیب نگاه کرد. بدین ترتیب اصل هستی را از نظر الهیات بهائی باید در اصل وساطت جستجو نمود. تظاهر این اصل در زندگی انسان هم به ایجاب اصل وساطت منجر می‌گردد. اولاً آدمی نمی‌تواند حقیقت نفس خود را بشناسد بلکه باید از خود فراتر رود و با دیگران ارتباط بیابد؛ به مظاهر نفس خود و اعمال خود توجه کند و از طریق وساطت با دنیای غیر خویش به خویشتن باز گردد. به عبارت دیگر راه رسیدن به خود، استعلا از خود، ارتباط با دنیا، فعل اجتماعی، اتحاد با دیگران و درگیری در زندگی پُربار و خلاق است. ثانیاً آدمی همواره باید از خود و موقعیت خویش استعلا یابد و هویت خود را در حرکت به طرف غیب و فراتر رفتن از پهنه، تناهی خویش تعریف نماید. بدین ترتیب است که مفهوم مادر زیباترین و عالی‌ترین نشانه، هستی و عرفان و موقف انسان است. آنچه که مفهوم مادر را مفهومی منحصر به فرد می‌سازد همین واقعیت است که مادر هویت خویش را در فراتر از خویش رفتن و استعلاء از خود تعریف می‌کند. یعنی وجودی است که اگرچه خودش است اما در ارتباط با غیر خود نیز تعریف می‌گردد و این غیر خود در عین تغایر خود او نیز می‌باشد. بدین ترتیب مادر از شکستن مرزهای تحدید و خودبینی و ارتباط و اتحاد و استعلاء حکایت می‌کند و این دقیقاً همان مفهوم الهیات مظهریت و خودشناسی بهائی است.

شاید به همین جهت است که در آثار بهائی زنان به عنوان ورقه یعنی برگ درخت الهی توصیف می‌شوند. چرا که برگ از عوامل ارتباط با دنیای خارج و تبدیل نور به موادی است که به تمامی درخت قوا و حیات می‌بخشد.

۲- اما به این دلیل مراد از تساوی رجال و نساء هرگز این نیست که زنان همانند مردان بشوند بلکه در واقع باید گفت که حکم مساوات از نظر بهائی مستدعی آن است که هم مردان و هم زنان عوض شده و هر دو در جهتی که بیشتر با سمبل‌های زنانه متجسم می‌گردد یعنی صلح و محبت و وداد خلق بدیع بشوند.

۳- تساوی حقوق رجال و نساء در امر بهائی مستلزم آن است که زنان در تمامی فعالیت‌ها و امور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و روحانی مشارکت نمایند. به عبارت دیگر امر بهائی بی‌تردید زن را به عنوان موجودی که صرفاً نقشی در داخل خانه داشته و مرد را موجودی که در خارج از خانه و در صحنه عمومی باشد تصویر نمی‌نماید. بالعکس بر طبق دیانت بهائی باید هر دو نه تنها

فرصت مشارکت بلکه مشارکت واقعی در صحنه، حیات اجتماعی داشته باشند. در این مورد نصوص مبارکه فراوان و صریح است. جمال مبارک در لوح دنیا از کسب و اقتراف و زراعت هم رجال و هم نساء سخن فرموده‌اند: «جمع رجال و نساء آنچه را که از اقتراف و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آن را از برای تربیت و تعلیم اطفال نزد امینی ودیعه گذارند و به اطلاع امنای بیت عدل صرف تربیت ایشان شود.»^{۲۴}

الواح حضرت عبدالبهاء مؤکد می‌سازد که زنان در تمامی شعب و شئون زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و روحانی شرکت خواهند کرد. از نظر حضرت عبدالبهاء صلح عمومی مشروط به شرکت مساوی زنان در تصمیم‌گیری سیاسی است. واضح است که جامعه‌ای که زنان در خانه نشسته و مردان در مجالس سیاسی به اخذ تصمیم می‌پردازند از نظر حضرت مولی‌الوری قابل قبول نیست و باید بالکلّ و ازگون گردد. هیکل مبارک تصریح می‌فرماید که بر خلاف دور گذشته اصل الرجال قوامون علی النساء در این امر مبارک و ازگون گردیده است و مؤکد می‌فرماید که حضرت بهاء‌الله حبس زنان در چارچوب خانه را از میان برد. به چند بیان مبارک در این موارد توجه می‌کنیم:

«نساء و رجال در دور بهاء‌الله عنان به عنان می‌روند. در هیچ موردی نساء عقب نمی‌مانند. حقوقشان با رجال متساوی است. در جمیع شعبه‌های اداره، هیئت اجتماعیّه داخل خواهند شد. به درجه‌ای خواهند رسید که به نهایت مرتبه، عالم انسانی در جمیع امور صعود خواهند نمود. مطمئن باشید. نظر به حال حاضره ننمائید. در آینده عالم نساء تابنده و رخشنده گردد زیرا اراده، حضرت بهاء‌الله چنین قرار گرفته است. و در انتخابات حق رأی از حقوق ثابت، نساء است و دخول نساء در جمیع دوائر امر مبرم محتوم.»^{۲۵}

«زنان شرق در زمان سابق بسیار ذلیل بودند زیرا عقائد مردمان چنان بود که زن باید قرائت و کتابت نداند؛ از مجموعه، عالم خبر نداشته باشد. زنها محض پرستاری اطفال و خدمات خانه‌اند... آنها را در خانه‌ها حبس می‌داشتند. ابداً راهی به خارج نداشتند. فی الحقیقه حبس بودند. حضرت بهاء‌الله جمیع این اوهام را خرق فرموده گفت بین رجال و نساء تساوی حقوق است و فرمود جمیع نساء را تربیت کنند.»^{۲۶}

«از بدو وجود تا یوم موعود رجال تفوق بر نساء در جمیع مراتب داشتند و در قرآن می‌فرماید الرجال قوامون علی النساء. ولی در این دور بدیع فیض عظیم ربّ جلیل سبب فوز مبین نساء شد. و رقاتی مبعوث شدند که گوی سبقت را در میدان عرفان از رجال ربودند.»^{۲۷}

«و همچنین وحدت نوع را اعلام نمود که نساء و رجال کلّ در حقوق مساوی. به هیچ وجه امتیازی در میان نیست زیرا جمیع انسانند. فقط احتیاج به تربیت دارند. اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه‌ای نیست که امتیازی نخواهد ماند. زیرا عالم انسانی مانند طیور محتاج به دو جناح است: یکی اناث و یکی ذکور. مرغ با یک بال پرواز نتواند. نقص یک بال

سبب وبال بال دیگر است... مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است زیرا نسوان راضی به جنگ و جدال نشوند. این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند. هرگز راضی نمی‌شوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند.»^{۲۸}

از بیانات مبارک آشکار گردید که امر بهائی به مشارکت زنان در صحنه حیات اجتماعی نظر دارد. در این مورد می‌توان به این مطلب نیز توجه نمود که در هر دیانتی زنی به عنوان زن مطلوب و قهرمان تلقی شده است و در واقع خصوصیات آن زن ارزش غائی نقش زن را تعریف می‌کرده است. در مسیحیت مریم مقدس بود که به عنوان مادر تعریف می‌شود. در اسلام فاطمه است که به عنوان مادر و همسر مشهور است. اما همچنان که یکی از نویسندگان زن بهائی اشاره نموده است در امر بهائی طاهره است که نه از طریق نقش مادر و همسر بودن بلکه از جهت نقش فعال اجتماعی و علمی و روحانی و سیاسی‌اش تعریف می‌گردد.

۴- اما اگرچه امر بهائی بر مساوات حقوق زن و مرد تأکید می‌نماید این امر به معنای نفی خانواده و کاهش ارزش مادر بودن نیست. در واقع ویژگی اصلی تعلیم مبارک در همین است که دو اصل تساوی حقوق و تقدس خانواده را با یکدیگر آشتی می‌دهد. چنانکه دیدیم صلح عمومی از نظر بهائی با رقت و عطوفت مادرانه پیوند دارد و در الواح مبارکه نیز نقش مادر و اینکه مادر اولین مربی طفل است بارها تکرار و تأکید شده است. بدین سان حکم بهائی نفی سنت‌گرایی و مکاتب افراطی آزادی زنان هر دو می‌باشد. در واقع این دو مکتب متناقض هر دو در یک واقعیت اشتراک دارند و آن نفی تمامیت وجود و جوانب پیچیده هستی زن است. مکاتب سنت‌پرست و عتیقه زن را صرفاً به نقش مادر تقلیل می‌بخشند و جنبه انسانی او را انکار می‌کنند. زن به عنوان فضائی برای کنترل و تحکم توسط همسر، پدر و جامعه تصویر می‌گردد. به همین ترتیب در واکنش علیه این سنت‌پرستی است که مکاتب هوادار حقوق زن که از ارزش‌های روحانی متأثر نمی‌باشند نقش زن به عنوان مادر را نفی کرده و اکثر آنها تساوی حقوق را به معنای فردگرایی و فردپرستی افراطی تعبیر می‌نمایند. در اینجا نیز زن از خصال یگانه وجود خویش یعنی ارتباط و اتحاد با طبیعت، با دیگر انسان‌ها و با فرزند خویش عاری گردیده و صرفاً به عنوان یک موجود انتزاعی واجد حق می‌گردد و این حق اساساً در مقابل ارتباط انضمامی او با جسم و محیط خویش می‌باشد. به همین جهت است که برخی از طرفداران این نظریه تنها راه تساوی زن و مرد را از میان بردن تجربه مادر شدن می‌دانند. از نظر ایشان باید فرزندان در آزمایشگاه در لوله‌های آزمایشی ایجاد و رشد نمایند تا دیگر هیچ زنی مادر نشود. آشکار است که نفی قوه حیات بخشیدن و از خود فراتر رفتن نه تنها آزادی زن نیست بلکه قهری آشکار بر تمامیت او نیز می‌باشد. بدین جهت است که دیانت بهائی تقدس خانواده را تحکیم می‌نماید و مادر شدن را با اعجاب و تحسین می‌نگرد در عین حال که زن را به نقش مادر بودن تأویل نمی‌نماید و مشارکت در زندگی خلاق اجتماعی را نیز حق او می‌شمارد.

از این‌روست که بینش بهائی هم نفی مردسالاری و هم طرد خودپرستی و آزادی افراطی است.

تساوی حقوق رجال و نساء در آئین بهائی با تعهد اخلاقی و تعلق روحانی و تقدس خانواده نیز همراه می‌باشد. در جوامع فعلی افراط و تفریط در هر دو مورد به انهدام و سقوط مبانی فرهنگ و نظم و تکامل اجتماعی منجر شده است. سقوط خانواده و ازدواج به افزایش فقر در میان زنان و کودکان، افزایش حاملگی در میان نوجوانان، ازدیاد شدید خشونت در میان پسران نوجوان، تشدید خودپرستی و سودجویی در افراد جامعه و تحکم منطق کالا بر روابط انسانی منجر شده است. نظام پوسیده، مردسالاری نیز به عقب‌افتادگی جامعه، رکود فرهنگی، افزایش جمعیت و نقش‌های جنسی انعطاف‌ناپذیر و ناشکیبا انجامیده است. آنچه که طبیعه، فرهنگی بدیع را به ارمغان می‌آورد ترکیب تساوی حقوق و تخلق به اخلاق روحانی و تعهد به روابط خانوادگی و آمادگی برای ایثار و نثار است.

بحث هشتم: نفی نظام قهرآمیز مردسالاری

امر بهائی نظام قهرآمیز و خشونت‌پرور مردسالاری را نه تنها منافی عدالت و طبیعت و اراده الهی می‌شمارد بلکه علاوه بر آن، آن را از علل اصلی بسیاری از مشکلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روحانی دنیای فعلی می‌شمارد. تردیدی نیست که همان گونه که کارشناسان علوم اجتماعی هم اکنون متوجه شده‌اند، حل مسائلی نظیر محیط زیست، افزایش جمعیت، خشونت و قهر، جنگ و کشتار، نابسامانی آموزش و پرورش و عقب‌افتادگی اقتصادی و اجتماعی بدون تحقق تساوی حقوق زن و مرد امکان‌پذیر نمی‌باشد. همان گونه که در پیام بیت عدل اعظم نیز تصریح شده است نابرابری و ظلم در سطح رابطه، زن و مرد تمامی روابط و شئون زندگی اجتماعی حتی روابط بین‌المللی را مخدوش و مسموخ می‌نماید و نه تنها زنان را از حق خویش باز می‌دارد بلکه مردان را نیز از قوای متعالی خود محروم می‌سازد.^{۲۹} و باز به همین جهت است که بیت عدل اعظم مؤکد فرمودند که جامعه، بهائی باید در همه، جوامع در تقدم و اعتلاء زنان پیشقدم گردند و زنان و دختران بهائی برای مشارکت در فعالیت‌های روحانی و اجتماعی و اداری جامعه تشویق و ترغیب گردند.^{۳۰} البته خوشبختانه تاریخ بهائی از شواهد شجاعت، خدمت، تقدس و خلاقیت زنان قهرمان خالی نیست. زینب و طاهره و امّ اشرف، شمس الضحی، ورقة الفردوس، آسیه خانم، حرم سلطان الشهداء، حضرت ورقه، علیا، مارتا روت، خدیجه بیگم و ماری ملکه، رومانی و نظائر آنها، از جمله دختران و بانوان شهید در انقلاب اخیر ایران و یا همسران شهداء که دچار زجر فراوان شدند در تاریخ امر کم نیستند. بدین جهت باید توجه کنیم که حضرت عبدالبهاء در بیان تاریخ اصحاب وفا در تذکرة الوفاء بیانات مبارکه را با تأکید بر شرح حال سه زن یعنی طاهره، شمس الضحی و حرم سلطان الشهداء، خاتمه داده و برای ایشان چنان مقام یگانهای قائل می‌شوند که فقط و فقط برای شمس الضحی و حرم سلطان الشهداء، مناجات مخصوصی هم نازل می‌فرمایند.

اما طرد نظام معطوف به برتری مرد به هزاران شکل در آثار مبارکه مطرح است. در اینجا به چهار مثال اکتفاء می‌شود:

۱- بر خلاف رسوم عتیقه که در خصوص زن و مرد به معیارهای اخلاقی دوگانه‌ای قائل بود و

عفت و عصمت را اساساً برای زن و نه مرد لازم می‌شمرد و در نتیجه اخلاق را وسیله‌ای برای کنترل و تحدید زن توسط مرد مبدل می‌ساخت در امر مبارك عفت و عصمت به طور مساوی هم برای مردان و هم برای زنان مورد تأکید قرار گرفته است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «و امروا عبادی و امائی بالعصمة و التقوی لعلهم یقومن من رقد الهوی و یتوجهن الی الله فاطر الارض و السماء.»^{۳۱} حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

«اهل بهاء باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند. در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه به فارسی چنین است که اگر ریات حجال به ابداع جمال بر ایشان بگذرند ابدأ نظرشان به آن سمت نیفتد. مقصد این است که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاء است. و رقات مؤمنه، مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا کل بر پاکی و طهارت و کمالات ایشان شهادت دهند زیرا ذره‌ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است.»^{۳۲}

۲- از اعتقادات اساسی اهل بهاء در خصوص عفت و عصمت نفی ایذاء جنسی بر زنان است. آرمان دیانت بهائی در خصوص آزادی زن صرفاً تساوی صوری حقوقی وی نیست بلکه ایجاد جامعه و فرهنگی است که در آن زن از تعرض جنسی مصون بوده و بتواند آزادانه و همانند هر انسان دیگری به فعالیت‌های گوناگون بپردازد. به بیان جمال مبارك توجه می‌کنیم:

«آمدهام که از این عالم پُرآلایش که از ظلم ظالمین و تعدی خائنین باب آسایش بر تمام وجود مسدود است به حول الله و قوته چنان عدل و امانت و صیانت و دیانتی در آن ظاهر و باهر نمایم که اگر یکی از پرده‌نشینان خلف حجاب که پرتو جمالش آفتاب را به ذره در حساب نیاورد و در شئون تن بی‌نظیر و بی‌مثال باشد به جمیع جواهرها و زینتها خارج از احصای اولی النهی مزین و بی‌حجاب از خلف حجاب بیرون آید و به تنهائی بی‌رقیب از شرق ابداع تا غرب اختراع سفر نماید و در هر دیاری دیار و در هر اقلیمی سیار شود انصاف و امانت و عدل و دیانت و فقدان خیانت و دنائت به درجه‌ای باید برسد که یک نظر خیانت و شهوت به جمال و عصمت او باز نگردد تا بعد از سیر در دیار با قلبی بی‌غبار و وجهی پُر استبشار به محلّ موطن خود راجع شود.»^{۳۳}

۳- همان طور که در آثار متعدده تصریح شده است امر بهائی با تبدیل و انحطاط بدن انسان چه زن و چه مرد به کالای جنسی و نمایش فرهنگی که علی‌الخصوص جنبه انسانی زنان را در جوامع فعلی از بین برده قاطعانه مخالف است.

۴- از جمله تعالیم اساسی دیانت بهائی در خصوص تساوی و وحدت رجال و نساء وحدت در تعلیم و تربیت ایشان است. باید به این نکته توجه نمود که امر بهائی از طرفی نظام موجود در دنیا را نظامی که بر قهر و زور حاکم بوده و با خصال و آرمان‌های مردان سنخیت بیشتری داشته است تصویر می‌نماید و از طرف دیگر بر لزوم وحدت در تعلیم و تربیت زنان و مردان تکیه

می‌کند. از این دو مفهوم می‌توان نتیجه گرفت که نظام آموزش بهائی معطوف به وحدت در کثرت است. بدین معنی که باید در نظام فرهنگی و دانش‌های بشری انقلابی همه جانبه رخ دهد به طوری که تاریخ و دانش بشری آینه‌ای از هم قوای مردانه و هم قوای زنانه شود. بدین سان باید تاریخ و علوم گوناگون از نقطه نظر نه تنها مرد بلکه زن نیز بررسی شود. بنا بر این از طرفی باید نظام آموزش و پرورش هم جنبه، زنانه و هم جنبه، مردانه، عطف به تاریخ و دانش را تأکید نماید و هم در عین حال همه، انسان‌ها اعم از زن یا مرد به هر دو جنبه آشنا بشوند. بدین ترتیب زن و مرد می‌آموزند که در عین تمایز و کثرت، وحدت و اتحاد را نیز مؤکد سازند و لذا نه تنها تساوی بلکه اتحاد نیز متحقق شود. این امر هم نفی سنت‌گرایی و مردسالاری کنونی است و هم در آن واحد مفهوم چند فرهنگی فعلی را که بر تضاد و خصومت و نفرت و بیگانگی زن و مرد تأکید می‌نماید مطرود می‌سازد. تذکرة الیوفای حضرت عبدالبهاء سرآغازی بر این نوع رویکرد به تاریخ و دانش بشری است.

بحث نهم: استثناء و تساوی

همان گونه که در آثار مبارکه تصریح شده است تساوی حقوق زن و مرد با موارد اختلاف معدودی نیز همراه است. اما قبل از بررسی کوتاه این موارد باید به سه نکته اشاره شود. اول اینکه در برخی موارد امتیاز از برای زن است و نه مرد. دوم اینکه در آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مکرراً از تساوی در جمیع حقوق سخن گفته شده است. این امر به این معنی است که اگرچه استثناء هم وجود دارد اما باید استثناء را فرعی و ثانوی و حاشیهای دانست و نه آنکه نقطه، عطف بینش بهائی نسبت به زن و مرد به حساب آورد. سوم اینکه در اکثر موارد این تمایزها کمتر از آنچه که در ظاهر به نظر می‌رسد از اهمیت حقوقی برخوردار است.

۱- زنان از رجال محسوبند

در آثار بهائی مکرراً آمده است که زنانی که به ایمان و ارتقاء در کمالات موفق شوند از رجال محسوب می‌گردند. این بیان را نباید به غلط تعبیر کرد. با توجه به بسیاری از بیانات حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء این نکته به وضوح آشکار می‌گردد که مراد از این بیان این است که چون تا کنون مردان از حقوق انسانی برخوردار بودند و در کسب کمالات و فعالیت‌های گوناگون برتری داشتند اکنون برای زنان هم این امکان بوجود آمده است که از همان حقوق و همان کمالات و همان فرصت‌ها برخوردار بشوند و در دنیائی که تا کنون منحصر به مردان بوده است وارد شوند. به عنوان مثال حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«در دوره‌های سابق جمیع اناث هرچند اقدام در خدمات نمودند و بادیه، محبت الله پیمودند باز در صف رجال محسوب نمی‌گشتند زیرا الرجال قوامون علی النساء منصوص بود. حال در این دور بدیع کار اناث پیشی گرفت. این قید برداشته شد. کل محشور در صقع واحد شدند. هر

نفسی قدم پیش نهد نصیب بیش برد ... خواه رجال خواه نساء.»^{۳۴}

۲- خوف و زنان

اگرچه در یکی از بیانات حضرت بهاء‌الله از اینکه خوف شأن نساء است سخن گفته شده است اما این امر صرفاً به معنای فرهنگی است که تا کنون زنان را از تعلیم و تربیت مساوی باز داشته و ایشان را به دروازه‌های خانه محبوس ساخته است. و آلا در این دور بدیع به فرموده حضرت عبدالبهاء شجاعت و بسالت زنان بر مردان پیشی گرفته است چنانکه در لوحی می‌فرمایند :

«از جمله مسائل خطیره که فی‌الحقیقه از خوارق عادات محسوب و از خصائص این دور مقدّس شمرده می‌شود آن است که چون نساء در ظلّ کلمة الله مستظّل و به صفوف مؤمنین و مروجین امرالله ملحق گشتند شجاعت و بسالت بیشتری نسبت به رجال از خود به منصفه ظهور رساندند.» (ترجمه)^{۳۵}

۳- تقدّم آموزش زن

از جمله موارد تمایز که از اهمّیت خاصی برخوردار است تأکید بر اولویّت تعلیم و تربیت زن است. حتی 'آنگاه که نقش مادر بودن هم تأکید می‌گردد این امر موجبی برای تصریح ضرورت کسب همه فضائل و کمالات برای زن می‌گردد.

۴- مهریه

مهریه از مرد به زن داده می‌شود. حمله بر مهریه توسط برخی از نویسندگان بر این فرض مبتنی است که مهریه را در واقع نشانه‌ای از کالا شدن زن و مبادله او توسط مردان به حساب می‌آورند. اما همان طور که مردم‌شناس شهیر لوی اشتراس (Levi-Strauss) نیز خاطر نشان ساخته است مهریه می‌تواند در اکثر موارد عکس این امر را نشان دهد.^{۳۶} بدین معنی که تمدن مستلزم اتحاد و ارتباط گروه‌های گوناگون بوده است و این امر مستلزم ایجاد اعتماد و دوستی و صلح بوده است و لذا برای ارائه این محبت و و داد معمولاً يك گروه حاضر می‌شده است تا عزیزترین عنصر خویش یعنی موجودی که توانائی جان بخشیدن دارد را به گروه دیگر هدیه نماید. اما صرف نظر از این امر باید تأکید نمود که در دیانت بهائی مفهوم مهریه نمی‌تواند نشانه‌ای از کهنتری مقام زن باشد. بالعکس معانی فرهنگی آن باید در ارتباط با اصل تساوی بررسی گردد. شاید بتوان گفت که چون ازدواج بهائی متوجه به ایجاد و تربیت فرزند یعنی اتحاد با نسل بعد نیز می‌باشد در نتیجه در میثاق ازدواج مرد متوجه می‌گردد که چون در رشد و تولّد کودک این زن است که وجود خود را به خطر می‌اندازد و همه زحمات را متحمل می‌گردد در نتیجه به خاطر تساوی از ابتداء مرد مدیون همسر خویش می‌باشد و با عرضه مهریه در واقع به نحوی سمبلیک از دین خویش برای ایثار و نثار متقابل سخن می‌گوید و آمادگی خود را برای تساوی و مشارکت اعلان

می‌کند. این امر خصوصاً آنگاه آشکارتر می‌شود که متوجه می‌شویم که مهریه از نظر ارزش اقتصادی در امر بهائی بسیار ناچیز است و فقط تعهد مرد نسبت به زن را برای حصول برابری خاطر نشان می‌سازد.

۵- ارث

حکم ارث بهائی در نگاه اول حکمی متناقض است چرا که از طرفی ارث زن و مرد مساوی است و از طرف دیگر ارث مرد تا حدی بیش از ارث زن می‌باشد. در مورد فرزندان سهم ارث برای پسر و دختر یکی است اما در مورد خواهر و برادر یا پدر و مادر قدری متفاوت است. این تناقض را تنها موقعی می‌توان حل نمود که متوجه گردیم که حکم ارث در دیانت بهائی اساساً حکمی سمبلیک است. شارع بهائی نوشتن وصیت‌نامه را واجب ساخته است و برای هر فرد، آزادی و اختیار در وصیت خویش بوجود آورده است. بدین ترتیب حکم ارث را باید به عنوان بیان مجموعه‌ای از ارزش‌های ما بعد الطبیعه به حساب آورد. مفهوم سمبلیک حکم ارث در آثار حضرت اعلیٰ کاملاً مصرح است و این حکم همانند هر حکم دیگر نشانه‌ای از من یظهره الله است و بدین جهت است که با مقوله ۹ که سهم فرزندان است آغاز می‌گردد. باز به همین جهت است که اگرچه جمال مبارک در عمل ۹ را به ۱۸ تبدیل می‌فرمایند اما باز هم تکیه می‌کنند که اصل حکم هنوز هم ۹ می‌باشد. یعنی آنکه اصل حکم مفهوم و معنای رمزی آن است. در این حکم غیر مؤمن هم حق ارث ندارد و زن در آن واحد هم مساوی و هم کمتر از مرد ارث می‌برد. معانی سمبلیک این دو نوع حکم آشکار است: در مورد اول بجای اینکه این حکم مبنائی یا نشانی از تفاوت حقوقی مؤمن و غیر مؤمن باشد اشاره‌ای به مفهوم متافیزیک مظهریت و الوهیت است یعنی آنکه هدف خلقت عرفان الهی است که آن هم در عرفان مظهر امر در هر عهد و عصر ظاهر می‌گردد و لذا عدم ایمان در سطحی استعلائی به محرومیت از کل خیر تعبیر می‌گردد. به همین سان تساوی و عدم تساوی زن و مرد مبین این حقیقت است که در دیانت بهائی در آن واحد تقدس خانواده و نقش مادانه و نیز تساوی حقوق زن و مرد هر دو تأکید می‌گردد و لذا یکی نافی دیگری نمی‌گردد. عدم تساوی مبین این واقعیت است که مادر اول مرتب اطفال است و این امر صرف نظر از نوع نظام اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مصداق دارد چرا که تعلیم و تربیت از زمان انعقاد نطفه آغاز می‌شود. هر غذایی که توسط مادر خورده می‌شود و هر هوائی که توسط وی کشیده شود و هر صدائی که به گوشش برسد تأثیر مستقیم در تربیت جسمانی و روحانی فرزند خواهد داشت. به همین سان تجربه، حاملگی و تولد نیز به نحوی یگانه از آن زن است و در این موارد نمی‌توان رابطه، یگانه، مادر و نوزاد را با رابطه، پدر و نوزاد کیفاً یکی دانست. بدین جهت است که اگرچه نقش مادر به نقش داخل خانه تأویل نمی‌گردد اما این نقش نفی هم نمی‌شود و در مقابل آن وظیفه و مسئولیت مرد نسبت به زن ایجاد می‌شود که باز هم اگرچه این امر به معنای تقسیم کار داخل و خارج برای زن و مرد نیست اما اولویت مسئولیت را بر عهده، مرد می‌گذارد. در عین حال حکم ارث مساوی است و این امر بیانگر این است که مادر بودن و مادر شدن و تربیت اولاد نباید به نقشی که منحصرأ از

آن زن است و در مقابل مشارکت فعالانه، اقتصادی و اجتماعی و اداری و روحانی و سیاسی زنان قرار می‌گیرد مبدل شود.

۶- شرکت در بیت عدل اعظم

به فرموده، حضرت عبدالبهاء، علت عدم شرکت زنان در بیت عدل اعظم در آینده مشخص می‌گردد و بدین جهت باید برای جواب این سؤال در انتظار آینده بود. اما صرف نظر از مقدرات آینده باید به این نکته هم اشاره شود که از نظر اعتقادات بهائی تنها در يك مؤسسه است که تصمیم‌گیری نهائی مستقل از خصال افراد آن مؤسسه است. این مؤسسه بیت العدل اعظم است. بدین ترتیب می‌بینیم که عدم شرکت زنان در بیت العدل از طرفی لزوم تأکید بر شرکت زنان در هر نوع سازمانی است که تصمیم‌گیری آن از نقطه نظر و تجربیات اعضاء آن سازمان متأثر می‌گردد. به عبارت دیگر امر بهائی بر ضرورت جمع نقطه نظر زنان و مردان در تمامی مؤسسات گوناگون تأکید می‌نماید تا شاهد وحدت در کثرت متحقق گردد.

یادداشت‌ها

- ۱- مائده آسمانی، ج ۸، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ ب.، صص ۵۲-۵۳.
- ۲- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۴ ب.، صص ۳۵-۳۷.
- ۳- لثالی الحکمة، ج ۳، دار النشر البهائیه فی البرازیل، ریودوژانیرو، ۱۴۸ ب.، ص ۳۳۴.
- ۴- احسن القصص، بدون توضیحات، صص ۵۲-۵۳.
- ۵- آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۳ ب.، ص ۱۱۰.
- ۶- آیام تسعه، کلمات پرس، لوس آنجلس، ۱۹۸۱ م.، ص ۲۴۷.
- ۷- آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۳۴۲-۳۵۰.
- ۸- مائده آسمانی، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ ب.، صص ۳۳۵-۳۴۰.
- ۹- آیام تسعه، صص ۱۶-۲۰.
- ۱۰- کتاب مبین، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۰ ب.، ص ۴.
- ۱۱- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جنبه نشر آثار امری، ویلمت، ۱۹۷۹ م.، ص ۱۲.
- ۱۲- کتاب قرن بدیع، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۳ ب.، ص ۹.
- ۱۳- مائده آسمانی، ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ ب.، ص ۲۵.
- 14- Marcuse, Herbert, *Eros and Civilization*, Beacon Press, Boston, 1955.
- 15- Veblen, Thorstein, *The Theory of the Leisure Class*, A.M. Kelley, Fairfield, 1991.
- 16- Nietzsche, Friedrich W., *The Birth of Tragedy*, Vintage, New York, 1967.
- ۱۷- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب مستطاب اقدس نازل شده، جنبه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانکنهین، ۱۳۷ ب.، صص ۱۹-۲۰.
- 18- Kant, Immanuel, *Critique of Judgment*, Hackett, Indianapolis, 1987.
- ۱۹- نفعات فضل، ج ۴، مؤسسه معارف بهائی، دانداس، ۱۵۱ ب.، ص ۳۰.
- ۲۰- لثالی الحکمة، ج ۲، دار النشر البهائیه فی البرازیل، ریودوژانیرو، ۱۴۶ ب.، ص ۲۷۵.
- ۲۱- مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء، جنبه نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی، لانکنهین، ۱۴۰.

- ب.، قسمت سوم، ص ۹۹.
- ۲۲- مائده آسمانی، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ ب.، ص ۱۰۲.
- ۲۳- مجموعه‌ای از نصوص مبارکه درباره مقام زن در امر الهی، مرکز جهانی بهائی، حیفا، ۱۹۸۷ م.، ص ۶.
- ۲۴- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب مستطاب اقدس نازل شده، ص ۵۰.
- ۲۵- مجموعه‌ای از نصوص مبارکه درباره مقام زن در امر الهی، صص ۵-۶.
- ۲۶- بالا، ص ۵.
- ۲۷- بالا، ص ۲.
- ۲۸- خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۷ ب.، صص ۱۳۴-۱۳۶.
- ۲۹- بیت عدل اعظم، وعده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵، قسمت دوم.
- ۳۰- بیت عدل اعظم، ترجمه پیام رضوان ۱۹۸۵ (نقل از مجموعه‌ای از نصوص مبارکه درباره مقام زن در امر الهی، ص ۱۸).
- ۳۱- کتاب مبین، بیبی، ۴۸ ب. (۱۲۰۸ ه. ق.)، ص ۱۹۱.
- ۳۲- مائده آسمانی، ج ۵، مؤسسه مطبوعات امری هندوستان، دهلی نو، ۱۹۸۴ م.، صص ۱۹۰-۱۹۱.
- ۳۳- حیات بهائی، عنایت الله سهراب، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۲ ب.، صص ۷۳-۷۴.
- ۳۴- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۱۲۰.
- ۳۵- مجموعه‌ای از نصوص مبارکه درباره مقام زن در امر الهی، ص ۱۹ (نقل از ظهور عدل الهی، لجنه امور احبای ایرانی-امریکائی، ویلمت، ۱۹۸۵ م.، ص ۱۴۳).
- 36- Levi-Strauss, Claude, *The Elementary Structures of Kinship*, Beacon Press, Boston, 1949.